

A Jurisprudential-Legal Analysis of Seizing the Assets of Riot Instigators Based on the Theory of "Macro-Jurisprudence"*

Seyyed Morteza Mirzadeh Ahari 

PhD in Public Policy-making, Baqir al-Olum University, Qom, Iran.

hsma1361@gmail.com



Abstract

Following the unrest of December 2025 (Dey 1404), a new legal challenge has emerged regarding the civil and criminal liability of "instigators" and "ringleaders" who did not have physical involvement in the destruction of public property. While Article 27 of the Constitution emphasizes the freedom of assembly, the transformation of protests into organized riots and the destruction of public assets have confronted the legal system with the question of the legitimacy of "seizing the assets of instigators" (as a writ of attachment). This research, employing a descriptive-analytical method and utilizing the theoretical framework of "Macro-Jurisprudence" (Fiqh-e Kalan) as opposed to "Micro-Jurisprudence," re-examines the rules of liability (Dhaman) and causation (Tasbib). The research findings indicate that "Macro-Jurisprudence," through a systemic approach and by invoking "moral/spiritual causation," "the psychological superiority of the cause," and the "Rule of No Harm (La-Darar) at a macro level," recognizes

۱۳۶
فقه و
سیاست

سال ۶، شماره ۲، ۱۴۰۴

* **Cite this Article:** Mirzadeh Ahari, S. M. (2025). A Jurisprudential-Legal Analysis of Seizing the Assets of Riot Instigators Based on the Theory of "Macro-Jurisprudence". *Jurisprudence and Politics**, 6(2), pp.136-163. <https://doi.org/10.22081/ijp.2026.74324.1113>

▣ **Article Type:** Research; **Publisher:** Islamic Sciences and Culture Academy, Qom, Iran

▣ **Received:** 2025/04/19 • **Revised:** 2025/06/27 • **Accepted:** 2025/07/28 • **Published online:** 2025/10/02

© 2025

authors retain the copyright and full publishing rights



leaders and instigators not merely as accomplices but as the "efficient cause" and "creators of risk." Accordingly, the judiciary's action in seizing the assets of instigators (pursuant to Article 107 of the Criminal Procedure Code and Article 500-bis of the Islamic Penal Code) is not only compatible with legal standards but is also a necessity for achieving justice in confronting crimes against security and compensating for damages to public rights.

Keywords

Macro-Jurisprudence, Civil Liability, Moral Causation, Riots, Asset Seizure, Article 107 of the Criminal Procedure Code.

دراسة فقهية-قانونية حول الحجز على أموال مثيري الاضطرابات بالاعتماد على نظرية «الفقه الكلي»*



السيد مرتضى ميرزاده أهري

خريج دكتوراه في السياسات العامة، جامعة باقر العلوم (ع)، قم، إيران.
hsma1361@gmail.com

الملخص

في أعقاب الاضطرابات التي وقعت في ديسمبر ۲۰۲۵ (شهر دي ۱۴۰۴)، نشأ تحد قانوني جديد يتعلق بالمسؤولية المدنية والجنائية لـ "المحركين" و "القادة" - الذين لم يشاركوا مادياً في تخريب الممتلكات العامة. فبينما يؤكد المبدأ السابع والعشرون من الدستور على حرية التجمعات، فإن تحول الاحتجاجات إلى اضطرابات منظمة وتخريب للممتلكات العامة، قد طرح على النظام القانوني سؤالاً حول مشروعية "الحجز على أموال المحركين". وقد تمّ في هذه الدراسة، بمنهج وصفي-تحليلي وباستخدام الإطار النظري لـ "الفقه الكلي" (على عكس الفقه الجزئي)، إعادة النظر في قواعد باب الضمان والتسبب. وتشير نتائج البحث إلى أنّ "الفقه الكلي"، بالتّجاه منهجي واستناداً إلى "التسبب المعنوي"، و "شدة قوة السبب النفسية" و "قاعدة لا ضرر على المستوى الكلي"، يعتبر القادة والمحركين ليس فقط شركاء في الجريمة، بل "السبب المحدث" و "خالق الخطر". وبناءً على ذلك، فإنّ إجراء السلطة

۱۳۸
فقه
سیاسی
سال ۶، شماره ۲، ۱۴۰۴

* الاستشهاد بهذه المقالة: ميرزاده أهري، السيد مرتضى. (۱۴۰۴). دراسة فقهية-قانونية حول الحجز على أموال مثيري الاضطرابات بالاعتماد على نظرية "الفقه الكلي". الفقه والسياسة، ۶(۲)، صص ۱۳۶-۱۶۳.
<https://doi.org/10.22081/ijp.2026.74324.1113>

□ نوع المقال: بحثية؛ الناشر: المعهد العالي للعلوم والثقافة الإسلامية، قم، إيران

□ تاريخ الإستلام: ۲۰۲۵/۰۴/۱۹ • تاريخ التعديل: ۲۰۲۵/۰۶/۲۷ • تاريخ القبول: ۲۰۲۵/۰۷/۲۸ • تاريخ الإصدار: ۲۰۲۵/۱۰/۰۲

© 2025

authors retain the copyright and full publishing rights



القضائية بالحجز على أموال المحرّكين (استناداً إلى المادتين ١٠٧ من قانون الإجراءات الجزائية والمادة ٥٠٠ مكرر من ق.ت) لا يتوافق فقط مع الضوابط القانونية، بل يعتبر ضرورياً لتحقيق العدالة في مواجهة الجرائم ضد الأمن وتعويض الأضرار التي تلحق بالحقوق العامة.

الكلمات المفتاحية

الفقه الكلي، المسؤولية المدنية، التسبب المعنوي، الاضطرابات، الحجز على الأموال، المادة ١٠٧ من قانون الإجراءات الجزائية.

واکاوی فقهی - حقوقی توقیف اموال محرکین اغتشاشات

با تکیه بر نظریه «فقه کلان»*

سیدمرتضی میرزاده اهری 

دانش آموخته دکتری سیاست‌گذاری عمومی، دانشگاه باقر العلوم علیه السلام، قم، ایران.

hsma1361@gmail.com



چکیده

در پی ناآرامی‌های دی‌ماه ۱۴۰۴، چالش حقوقی نوینی پیرامون مسئولیت مدنی و کیفری «محرکین» و «لیدرها» - که مباشرت فیزیکی در تخریب اموال عمومی نداشته‌اند - پدید آمده است. در حالی که اصل بیست و هفتم قانون اساسی بر آزادی تجمعات تأکید دارد، تبدیل اعتراضات به اغتشاشات سازمان‌یافته و تخریب اموال عمومی، نظام حقوقی را با پرسش مشروعیت «توقیف اموال محرکین» (تأمین خواسته) مواجه کرده است. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و با بهره‌گیری از چارچوب نظری «فقه کلان» (در برابر فقه خرد)، به بازخوانی قواعد باب ضمان و تسبیب می‌پردازد.

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد «فقه کلان» با روی‌کردی سیستمی و با استناد به «تسبیب معنوی»، «اقواییت روانی سبب» و «قاعده لاضرر در سطح کلان»، لیدرها و محرکین را نه تنها معاون جرم، بلکه «علت موجد» و «خالق خطر» می‌شناسد. بر این اساس، اقدام دستگاه قضایی در توقیف اموال محرکین (به استناد مواد ۱۰۷ ق.آ.د.ک و ماده ۵۰۰ مکرر ق.ت) نه تنها با موازین قانونی سازگار است، بلکه لازمه تحقق عدالت در رویارویی با جرایم علیه امنیت و جبران خسارات وارده به حقوق عامه محسوب می‌شود.

کلیدواژه‌ها

فقه کلان، مسئولیت مدنی، تسبیب معنوی، اغتشاشات، توقیف اموال، ماده ۱۰۷ ق.آ.د.ک.

* **استناد به این مقاله:** میرزاده اهری، سیدمرتضی. (۱۴۰۴). واکاوی فقهی - حقوقی توقیف اموال محرکین اغتشاشات با تکیه بر نظریه «فقه کلان». فقه و سیاست، ۶(۲)، صص ۱۳۶-۱۶۳.

<https://doi.org/10.22081/ijp.2026.74324.1113>

□ نوع مقاله: پژوهشی؛ ناشر: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران

□ تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۲۹ • تاریخ اصلاح: ۱۴۰۴/۰۴/۰۶ • تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۵/۰۶ • تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۴/۰۷/۱۰

© 2025

authors retain the copyright and full publishing rights



۱. مقدمه^۱

۱-۱. تبیین رویداد و طرح چالش حقوقی

حوادث دی‌ماه ۱۴۰۴ را نمی‌توان تنها در قالب یک پدیده تک‌بعدی تحلیل کرد. اگرچه در روزهای نخستین، اعتراضات مدنی به‌عنوان حقی مصرح در قانون اساسی (اصل ۲۷) از سوی حاکمیت و حتی ریاست محترم جمهور (پزشکیان) به رسمیت شناخته شد و دستورهای مبنی بر گفت‌وگو با معترضین صادر شد، اما تغییر فاز ناگهانی این تجمعات به خشونت‌های سازمان‌یافته (بویژه پس از فراخوان‌های شب ۱۸ و ۱۹ دی)، ماهیت حقوقی ماجرا را دگرگون ساخت.

در این مرحله، با ورود عناصر برانداز و گروه‌های معاند، «اعتراض» جای خود را به «شورش»^۲ و تخریب سیستماتیک اموال عمومی و خصوصی داد. در این میان، نقش برخی سلبریتی‌ها و افراد شناخته شده که با علم به ماهیت خشونت‌بار فضا، اقدام به صدور فراخوان و تحریک توده‌های هیجانی نمودند، برجسته است. اقدام اخیر دستگاه قضایی در دستگیری این افراد و توقیف اموال آنان جهت تأمین خسارات وارده، بحث‌های حقوقی دامنه‌داری را در محافل آکادمیک برانگیخته است. منتقدین با استناد به قواعدی در حقوق جزا (مسئولیت شخصی مجازات) و برخی قواعد مدنی (ضمانت مباشر)، این اقدام را فاقد وجاهت قانونی می‌دانند (بهشتی، ۱۴۰۴). اما آیا نظام حقوقی در برابر «معماری آشوب» و «تخریب از راه دور» خلع سلاح است و ابزار قانونی برای برخورد در اختیار ندارد؟

۱-۲. پیش‌نیاز تحلیل: تفکیک نقد ساختاری از تحلیل پرونده جاری

پیش از ورود به تحلیل ماهوی پرونده مورد بحث و دفاع از مبانی حقوقی آن، لازم است جهت تنقیح ملاک و پرهیز از شائبه جانبداری غیرعلمی، بر یک اصل مهم تأکید

1. Introduction.
2. Riot.

شود: دفاع از قانونی بودن توقیف اموال در این پرونده خاص، به معنای تأیید چشم‌پسته تمامی عملکردهای گذشته دستگاه قضا نیست.

نگارنده نیز هم‌صدا با جامعه حقوقی و افکار عمومی، نقدهای جدی و مبنایی به نحوه رویارویی با «جرایم یقه‌سفیدها»^۱ و پرونده‌های کلان مفساد اقتصادی در ادوار گذشته دارد. اگر دستگاه قضایی در برخورد با اخلاط‌گران نظام اقتصادی و اختلاس‌گران، از سیاست کیفری «سریع، قاطع و بدون تبعیض» بهره می‌جست و اصل «حتمیت مجازات» را محقق می‌ساخت، چه بسا امروز شاهد انباشت نارضایتی‌های معیشتی نبودیم؛ نارضایتی‌هایی که متأسفانه به مثابه «انبار باروت»، بستر اجتماعی لازم را برای سوءاستفاده محرّکین و براندازان فراهم آورد.

مع الوصف، انصاف علمی و عدالت حقوقی حکم می‌کند که «قصور در یک حوزه» (اقتصاد)، مجوزی برای «تخطئه اقدام صحیح در حوزه‌ای دیگر» (امنیت و حقوق عامه) نباشد. هر پرونده باید با موازین قانونی و فقهی مختصّ به خود سنجیده شود. بنابراین، با پذیرش لزوم اصلاح رویه‌ها در برخورد با مفساد اقتصادی، در این نوشتار تنها به تحلیل حقوقی پرونده اغتشاشات اخیر و مبنای توقیف اموال لیدرها و محرّکین می‌پردازیم.

۱-۳. ضرورت گذار از «فقه خرد» به «فقه کلان»

فقه و حقوق کلاسیک، غالباً ماهیتی «خردنگر»^۲ و «اتمستیک» دارد؛ بدین معنا که رابطه حقوقی را صرفاً میان دو فرد (جانی و مجنی‌علیه) و در یک بستر فیزیکی محدود می‌بیند. در «فقه خرد»، اگر شیشه‌ای شکسته شود، اصل بر مسئولیت کسی است که سنگ را پرتاب کرده است (مباشر).

اگرچه «فقه خرد» مفاهیمی نظیر «تسیب» و «سبب اقوی از مباشر» را به رسمیت می‌شناسد، اما غالباً دایره مصادیق آن را به «اجبار فیزیکی» (اکراه) یا «علیت مادی مستقیم» (مانند باز کردن قفس حیوان) محدود می‌کند. در پارادایم فقه خرد، شناسایی

1. White-collar crimes.

2. Micro-view.

«سببیت» در جایی که مباشر دارای اراده است، بسیار دشوار است.

اما در دنیای مدرن، با پدیده‌هایی نظیر «جنگ شناختی»، «شبکه‌های اجتماعی» و «مدیریت آشوب» مواجهیم که نیازمند رویکردی نوین است؛ رویکردی که ما آن را «فقه کلان»^۱ نامیده‌ایم (میرزاده اهری، ۱۴۰۴، صص ۲۴-۲۵). فقه کلان، به وزان اقتصاد کلان، به جای تمرکز صرف بر اجزاء (افراد)، به «سیستم»، «شبکه علیت» و «بسترهای تولید جرم» می‌نگرد. این نظریه، با توسعه مفهوم اقواییت به «سلطه روانی»، راه رویارویی حقوقی و کیفی با لیدرهای دارای نفوذ معنوی را باز می‌کند.

پرسش اصلی پژوهش حاضر این است: آیا با بهره‌گیری از مبانی «فقه کلان»، می‌توان به مسئولیت مدنی و کیفی لیدرها و توقیف اموال آنان (به‌عنوان سبب اقوی از مباشر) حکم داد؟ فرضیه ما این است که با توجه به ماهیت سیستماتیک اغتشاشات و نقش مسلط لیدرها بر اراده‌ی توده‌ها، قواعد فقه کلان حکم به ضمانت محرکین می‌دهد و ماده ۱۰۷ قانون آیین دادرسی کیفری، بستر قانونی لازم را برای دادستان (به‌عنوان مدعی‌العموم) فراهم می‌آورد.

۲. چارچوب نظری^۲: دوگانه «فقه خرد» و «فقه کلان»

برای تحلیل دقیق حقوقی وقایع پیچیده اجتماعی، توقف در ظواهر نصوص قانونی کافی نیست. علم حقوق و فقه پویا، نیازمند یک «نظریه»^۳ است تا بتواند پدیده‌های نوظهور را تبیین کند. در این پژوهش، ما از دوگانه تحلیلی «فقه خرد»^۴ و «فقه کلان»^۵ بهره می‌جویم؛ دوگانه‌ای که در نحوه نگریستن به جرم، مجرم و مسئولیت تفاوت ماهوی دارد.

1. Macro Fiqh.
2. Theoretical Framework.
3. Theory.
4. Micro-Fiqh.
5. Macro-Fiqh.

۲-۱. فقه خُرد: رویکرد اتمیستیک و متن گرا^۱

«فقه خُرد»، مبتنی بر «فردگرایی اتمیستیک»^۲ است. در این پارادایم:

- **واحد تحلیل:** «فرد» است. جامعه تنها مجموعه‌ای از افراد مستقل است و نه یک

هویت واحد.

- **رابطه علیت:** خطی و مستقیم است^۳. الف به ب ضربه می‌زند؛ پس الف

ضامن است.

- **تمرکز بر «مباشره»:** در فقه و حقوق خُرد، اصل بر مسئولیت کسی است که فعل

مادی جرم^۴ را مرتکب شده است.

• **نقد کارکردی در بحران‌ها:** این رویکرد برای حل دعاوی خصوصی روزمره

(مثل تصادف دو خودرو یا شکستن شیشه همسایه) کارآمد است؛ اما در رویارویی با

پدیده‌های «جمع‌سپاری شده»^۵ و «شبکه‌ای» دچار ناتوانی تحلیلی می‌شود. فقه خُرد، یک

اغتشاش سازمان‌یافته را به هزاران پرونده مجزای «تخریب» تقلیل می‌دهد و قادر به دیدن

«نخ تسبیح» یا همان «اراده‌ی واحد پشت پرده» نیست. در نتیجه، مجازات تنها گریبان‌گیر

«پیاده‌نظام» (مباشترین میدانی) می‌شود و «ژنرال‌های جنگ نرم» (محرکین و لیدرها) به

دلیل فقدان فعل مادی مستقیم، از کمند عدالت می‌گریزند.

۲-۲. فقه کلان: رویکرد سیستمی و غایت‌گرا^۶

در نقطه مقابل، «فقه کلان» (که می‌توان آن را هم‌سنگ با اقتصاد کلان در علم

اقتصاد دانست)، پدیده‌های حقوقی را در بستر «نظم عمومی» و «سیستم اجتماعی» تحلیل

می‌کند. این رویکرد که ریشه در اندیشه‌های «فقه الحوکمه» و نظریات سیستمی شهید

-
1. The Atomistic Approach.
 2. Atomistic Individualism.
 3. Linear Causality.
 4. Actus Reus.
 5. Crowdsourced.
 6. The Systemic Approach.

صدر و امام خمینی علیه السلام دارد و در حقیقت سنتز تکاملی این نظریات است (میرزاده اهری، لک‌زایی و رنجبر، ۱۴۰۴)، دارای ویژگی‌های زیر است:

- **واحد تحلیل:** «سیستم» و «شبکه» است. جامعه یک ارگانسیم زنده است و اخلاص در آن، فراتر از جمع جبریِ جرایم فردی است.

- **رابطه علیت:** شبکه‌ای و غیرخطی است. در فقه کلان، علت وقوع جرم تنها دستِ ضارب نیست؛ بلکه «علل مُعَدّه»^۱ و بسترسازانِ روانی و اجتماعی، نقش اصلی را ایفا می‌کنند.

- **گذار از فیزیک به متافیزیکِ جرم:** در حالی که فقه و حقوق خُرد در پی «آتش‌زنه» (فندک) است، فقه کلان در پی «آتش‌افروز»^۲ می‌گردد.

- **مبانی فلسفی:** این رویکرد با نگاه پسا ساختارگرا^۳ همخوانی دارد؛ جایی که «قدرت» نه در بازوی فیزیکی، بلکه در «گفتمان‌سازی»^۴ و «هژمونی رسانه‌ای» نهفته است.

- **مبانی روش‌شناختی؛ گذار از دوگانه «موضوع-حکم» به «اجتهاد موضوع محور»:** در پارادایم «فقه کلان»، مرزهای کلاسیک میان «موضوع‌شناسی» و «حکم‌شناسی»، درهم می‌شکند. برخلاف فقه خُرد که در آن موضوعات غالباً «عرفی و بسیط» هستند (و تشخیص آن به عرف واگذار می‌شود)، در فقه کلان با موضوعات «مستحدثه، پیچیده و چندلایه» مواجهیم. در اینجا، فقیه یا حقوق‌دان بدون ورود تخصصی به ماهیت موضوع (موضوع‌شناسی دقیق)، اساساً صلاحیت صدور حکم را ندارد. (میرزاده اهری، ۱۴۰۴، صص ۲۵۱-۲۵۴). برای نمونه در پدیده‌هایی نظیر «جنگ شناختی»، تغییر در شناختِ موضوع (از یک «سخنرانی ساده» به «عملیات روانی»)، به‌طور مستقیم به تغییر در عنوانِ فقهی و حقوقی (از «آزادی بیان» به «تسبیب در جنایت») می‌انجامد.

1. The Preparatory Causes.
2. The Inciter.
3. Post-structuralist.
4. Discourse.

بنابراین، ادعای فقه کلان این نیست که جای فقها و کارشناسان عوض شود؛ بلکه ادعا این است که «حکم سیستمی» زائیده «شناخت سیستمی موضوع» است. از این رو تحلیل ماهیت لیدرها به عنوان «سبب اقوی»، یک بحث صرفاً موضوعی نیست؛ بلکه مقدمه واجب برای استنباط حکم ضمان و مسئولیت کیفری است. نادیده گرفتن این پیوند ارگانیک، منجر به صدور احکامی انتزاعی و ناکارآمد در خلأ خواهد شد.

تأکید بر «فقه کلان» تنها یک بحث موضوع‌شناسانه در تشخیص مصادیق جدید نیست؛ بلکه تلاشی اجتهادی برای تغییر در «ملاک استناد»^۱ است. در فقه خرد، ملاک استناد جرم، رابطه فیزیکی است، اما در فقه کلان، با بهره‌گیری از ظرفیت‌های فقه حکومتی، «مدیریت و فرماندهی پدیده» به عنوان ملاک تامه برای استناد مسئولیت شناسایی می‌شود. از این رو این روی‌کرد، توسعه در «مفهوم حقوقی سببیت» است، نه صرفاً تطبیق مصادیق. بر این پایه در منطق فقه کلان، لیدر یا سلبریتی که با فراخوان خود، هزاران نفر را به خیابان می‌کشد، یک «سخنران» نیست؛ بلکه «معمار رفتار توده» است. او با ایجاد یک «میدان نیرو»^۲، اراده خود را در کالبد مباشرین میدانی تکثیر می‌کند.

۲-۳. ضرورت تغییر پارادایم در جنگ‌های ترکیبی

امروزه با تغییر ماهیت تهدیدات از «جنگ سخت» به «جنگ شناختی»^۳ و «اغتشاشات هیبریدی»، قواعد فردی فقه خرد، ناکارآمد است.

وقتی دشمن و عوامل داخلی آن با بهره‌گیری از تکنیک‌های روان‌شناسی توده، هزینه ارتکاب جرم را برای مباشرین پایین می‌آورند و هیجان را جایگزین عقلانیت می‌کنند، عملاً رابطه «سبب و مباشر» واژگون می‌شود.

در اینجا، «سبب» (لیدر) به دلیل تسلط بر اذهان و مدیریت صحنه، «اقوی» از «مباشر»

1. Criteria of Attribution.
2. Field of Force.
3. Cognitive Warfare.

جوان و نوجوان هیجان‌زده) است. فقه کلان حکم می‌کند که برای حفظ «کیان سیستم» (نظم عمومی) و اجرای عدالت واقعی، باید گریبان «علتِ فاعلیِ واقعی» (لیدر) را گرفت، نه صرفاً «علتِ مادی» (مباشر).

توقیف اموال در این پارادایم، دیگر یک اقدام سخت‌گیرانه نیست؛ بلکه یک «مکانیزم بازدارنده سیستمی» و تلاش برای «درونی‌سازی هزینه‌های خارجی»^۱ است؛ بدین معنا که هزینه آشوب باید از جیب تولیدکننده آشوب تأمین شود، نه اینکه بر دوش بیت‌المال (عموم مردم) بار شود.

۳. نقد رویکرد سنتی و پاسخ به شبهات^۲

در برابر رویکرد «فقه کلان» و سیستمی که می‌تواند مبنای اقدام اخیر دستگاه قضایی قرار گیرد، طیفی از حقوقدانان با تکیه بر قرائت‌های خردنگر از متون قانونی و فقهی، بر این باورند که توقیف اموال محرکین و لیدرهای اغتشاشات، فاقد وجهت شرعی و قانونی است (بهشتی، ۱۴۰۴). این گروه با استناد خردنگر به اصول مسئولیت کیفری و مدنی، بر این نکته پای می‌فشارند که «جرم، عملی شخصی است» و «توسری‌خور» بودن مباشر، رافع مسئولیت او نیست.

در این بخش، اهم استدلال‌های این جریان فکری (از جمله استناد به اصل شخصی بودن مجازات، قاعده تقدّم مباشر و سیره تاریخی) را طرح و با موازین «فقه کلان» نقد می‌نماییم.

۳-۱. استناد به اصل «شخصی بودن جرم» و نادیده انگاشتن «سببیت مدرن»

نخستین و رایج‌ترین نقد وارده، استناد به اصل «شخصی بودن جرم و مجازات» است. منتقدین با اشاره به اصل ۲۷ قانون اساسی (آزادی تجمعات)، استدلال می‌کنند که دعوت به تجمع، فی‌نفسه جرم نیست و اگر در حین تجمع، افرادی اقدام به تخریب

1. Internalizing Externalities.

2. Critique of the Traditional Approach.

اموال کردند، تنها همان افراد (مباشریین) باید پاسخگو باشند (بهشتی، ۱۴۰۴).

– **نقد و تحلیل:** این استدلال مبتنی بر یک «مغالطه تقلیل‌گرا»^۱ است. در حقوق مدرن و فقه کلان، «فعل» محدود به حرکات فیزیکی نیست. زمانی که یک لیدر سیاسی یا چهره مشهور، با علم به التهاب جامعه و با هدف ایجاد بی‌ثباتی^۲، فراخوان صادر می‌کند، او در حال «استفاده از ابزار انسانی» برای ارتکاب جرم است. تفکیک میان «دعوت به اعتراض» و «تحریک به آشوب»^۳ مرز باریکی دارد که با «قراین حالیه و مقالیه» روشن می‌شود. وقتی فراخوان در بستری از خشونت، همراه با آموزش ساخت کوکتل مولوتف و حمله به اماکن حساس صادر می‌شود، تمسک به ظاهر اصل ۲۷، نوعی «سوءاستفاده از حق»^۴ است. در اینجا، لیدر صرفاً یک «مشوق» نیست، بلکه «سبب اقوا از مباشر» و در برخی تفاسیر (ماده ۱۲۶ و ۲۸۶ ق.م.ا)، «فاعل معنوی» جرم محسوب می‌شود.

۲-۳. چالش قاعده مباشرت و رویه غالب قضایی

منتقدین با تمسک به قواعد کلاسیک باب ضمان، ماده ۳۳۲ قانون مدنی و رویه غالب دیوان عالی کشور (از جمله رأی وحدت رویه شماره ۱۹۲۳ مورخ ۱۳۷۲/۱/۳۰) که مقرر می‌دارد: «در اجتماع سبب و مباشر، مباشر ضامن است مگر اینکه سبب اقوی باشد» بر این باورند که در فرض اجتماع سبب و مباشر، چنانچه مباشر «عاقل و دارای اراده (مختار)» باشد، رابطه استناد به سبب قطع شده و مسئولیت کیفری و مدنی متوجه مباشر است. این دیدگاه، ریشه در دیدگاه مشهور فقها دارد؛ چنان که آیت‌الله سبزواری در «مذهب الاحکام» تصریح می‌کند: «قاعدة ... تقدیم المباشر علی السبب مالم یکن دلیل علی الخلاف ... مع کون المباشر عاقلاً مختاراً» (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ص ۳۶۴). بر این مبنا،

1. Reductionist Fallacy.
2. Mens Rea.
3. Incitement to Riot.
4. Abuse of Right.

برخی حقوقدانان استدلال می‌کنند که چون تخریب‌کنندگان اموال (مباشرین)، دارای اراده بوده‌اند، تحریکاتِ لیدرها (سبب)، رافعِ مسئولیتِ مباشرین نیست و نمی‌توان لیدر را «اقوی» دانست. لذا «جبران خسارت با مصادره اموال غیرمباشرین با ادعای مسبب بودن هیچ مستند قانونی ندارد؛ به علت فقدان استناد، تحمیل چنین مسئولیتی شرعاً فاقد دلیل و قانوناً ممنوع است» (بهشتی، ۱۴۰۴).

– نقد و تحلیل (گذار از اقواییت فیزیکی به اقواییت روانی): پاشنه آشیل این استدلال، درک ناقص از مفهوم «اقواییت» در عصر جدید است. در فقه خُرد، «سبب اقوی» معمولاً به اجبار فیزیکی (اکراه) محدود می‌شود. اما در «فقه کلان» و روانشناسی جنایی، «سلطه روانی»^۱ و «مسخ اراده» از مصادیق بارز اقواییت سبب است.

وفق نظریه ابتدال شر آرنست، جنایات بزرگ لزوماً توسط «افراد شرور ذاتی»^۲ انجام نمی‌شود، بلکه توسط کسانی رخ می‌دهد که به شکلی ترسناک «معمولی»^۳ هستند و در درون یک سیستم یا تحت تأثیر یک ایدئولوژی/لیدر عمل می‌کنند. آرنست ریشه این رفتار را در «ناتوانی در تفکر»^۴ می‌داند (Arendt, 1964, p. 276). همچنین نظریات روانشناسی توده اثبات می‌کنند که در شورش‌ها، «هوش فردی» زائل شده و «روح جمعی» حاکم می‌شود. به تعبیر لوبون «شگفت‌انگیزترین ویژگی یک توده روانشناختی – صرف نظر از اینکه چه افرادی آن را تشکیل می‌دهند – این است که ... آن‌ها را در تصاحب نوعی ذهن [روح] جمعی قرار می‌دهد که باعث می‌شود احساس، تفکر و عمل آن‌ها کاملاً متفاوت از زمانی باشد که در انزوا هستند» (Le Bon, 1960, p. 27).

وقتی سلبریتی یا شخص سرشناس به مثابه لیدر، با علم به پتانسیل تخریب از کاریزمای خود بهره برده، هیجان تزریق می‌کند؛ در واقع «نرم‌افزار» آشوب را در ذهن توده نصب می‌کند و مباشر صرفاً «سخت‌افزار» اجرایی آن است. در ترازوی عدالت،

1. Psychological Dominance.
2. Perverted nor sadistic.
3. Normal.
4. Inability to think.

طراح و مسبب اصلی، مسئولیت سنگین تری نسبت به عمل کننده هیجانی دارد. بنابراین، عرف عقلا در این موارد، تخریب را مستند به تحریک کننده می داند تا عمل کننده هیجانی. لذا اقدام دادستان دقیقاً منطبق بر «ذیل ماده ۳۳۲» (استثنای سبب اقوی) است، نه خلاف آن.

نکته: هر چند ضعف های ساختاری یا اقتصادی می تواند «بستر»^۱ نارضایتی را فراهم کند، اما طبق قواعد مسئولیت مدنی و کیفری، وجود زمینه، رافع مسئولیت کسی نیست که «جرقه»^۲ را می زند. ضعف مدیریت اقتصادی، «شرط» است، اما فراخوان لیدر، «در حکم علت تامه» برای تبدیل اعتراض به اغتشاش است.

همچنین بایستی توجه داشت که در الگوی فقه کلان، اثبات اقوایت سبب (لیدر) به معنای سلب کامل مسئولیت از مباشر (در صورتی که بالغ و عاقل باشد) نیست، اما بار اصلی جبران خسارت های کلان که از عهده مباشر ناتوان خارج است، بر دوش «مدیریت کننده آشوب» قرار می گیرد. این نوعی «مسئولیت طولی» است.

۳-۳. پاسخ به قیاس تاریخی «جنگ جمل»؛ نقد صغروی و کبروی

یکی از چالش برانگیزترین نقدهای مطرح شده از سوی مخالفین، استناد به سیره امیرالمؤمنین علی علیه السلام در جنگ جمل است؛ با این ادعا که ایشان از تملک اموال شورشیان خودداری فرمودند و این رویه باید در جمهوری اسلامی نیز جاری باشد. منتقدین می پرسند: «چگونه نظام اسلامی اموال معترضین را توقیف می کند در حالی که امام معصوم چنین نکرد؟» این استدلال از دو منظر «تاریخی» (صغروی) و «حقوقی» (کبروی) مخدوش است:

۳-۳-۱. عدم صحت پیش فرض تاریخی (نقد صغروی)^۳: همچنان که در بند ۴-۶ این نوشتار به تفصیل خواهد آمد، ادعای «عدم تعرض مطلق امام به اموال اصحاب جمل» با

1. Context.
2. Trigger.
3. Factual Critique.

واقعیت‌های تاریخی سازگار نیست. سیره عملی حضرت نشان‌گر «تفکیکِ هوشمندانه» میان «اموالِ لجستیکی موجود در اردوگاه» (که مصادره شد) و «اموالِ شخصی در خانه‌ها» (که مصون ماند) است. بنابراین، بنیانِ استدلالِ منتقدین که بر پایه «مصونیتِ مطلقِ اموالِ باغیان» بنا شده، فرو می‌ریزد.

۳-۲. **مغالطه میان «غنیمت» و «گرامت» (نقد کبروی^۱):** حتی با فرضِ اغماض از خطای تاریخی فوق، استدلالِ مخالفین دچار خلط مبحث میان دو مفهوم بنیادین «غنیمت جنگی»^۲ و «گرامت مدنی»^۳ است:

- **در جنگِ جمل:** بحثِ اصحاب بر سر «تملکِ قهری» اموالِ دشمن (شامل خانه، اثاثیه و زنان و فرزندان) به‌عنوان پاداشِ جنگجویان پیروز بود. امیرالمؤمنین علیه السلام با استناد به اسلام طرف مقابل، حکم به حرمتِ تملکِ اموالِ شخصی و اسارتِ خانواده‌ها دادند (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ص ۱۶۸).

- **در مانحن فیه:** اقدامِ قوه قضاییه، «مصادره به نفع حاکمیت» یا «تقسیم اموال بین نیروهای امنیتی» نیست؛ بلکه «توقیف احتیاطی»^۴ جهت «جبران خسارت» وارده به اموال عمومی و خصوصی است. هیچ فقیه و حقوقدانی شک ندارد که اصل «ضمان» (مسئولیت مدنی) با «مسلمان بودن» ساقط نمی‌شود. اگر کسی (چه در جنگِ جمل چه در اغتشاش) شیشه خانه‌ای را شکست یا آمبولانسی را به آتش کشید، ضامن جبران خسارت است. توقیف اموال محرز کین و لیدرهای اغتشاشات، از باب «استیفای دین» و جبران خسارت بانک‌ها، آمبولانس‌ها و اموال عمومی است، نه اینکه حکومت بخواهد این اموال را تصاحب کند. این اقدام، عین اجرای عدالت و قاعده «لاضرر» است. بنابراین، قیاس «توقیف اموال لیدر جهت جبران خسارت» با «به غنیمت گرفتن اموال شخصی در جنگ»، قیاس مع الفارق است.

1. Theoretical Critique.
2. Spoils of War.
3. Civil Damages.
4. Seizure.

۴-۳. جمع‌بندی بخش انتقادی

بنابراین، نقدهای وارده ناشی از بی‌توجهی به تفاوت‌های ماهوی اغتشاشات مدرن (به مثابه جنگ ترکیبی) با دعوای خصوصی است. در پارادایم «فقه کلان»، حفظ نظام اجتماعی و حقوق عامه، اقتضا می‌کند که تفسیر قوانین به نفع «امنیت عمومی» و علیه «مسبب اصلی» (یقه‌سفیدها و لیدرها) باشد، نه اینکه با تمسک ناقص به ظواهر الفاظ و تفسیر به نفع متهم، راه فرار برای معماران آشوب فراهم شود.

۴. تحلیل ماهوی براساس «فقه کلان» و حقوق مدرن

پس از تبیین چارچوب نظری فقه کلان و نقد دیدگاه‌های خردنگر، اکنون نوبت آن است که با عینک «فقه کلان» و اصول «مسئولیت مدنی مدرن»، مشروعیت حقوقی اقدام دادستان در توقیف اموال محرکین اغتشاشات را اثبات نماییم. این تحلیل بر شش رکن استوار است:

۴-۱. بازتعریف «سببیت» در عصر شبکه‌های اجتماعی: گذار به «تسبیب معنوی»

در حقوق کلاسیک، رابطه علیت^۱ غالباً فیزیکی و ملموس است. اما در عصر ارتباطات و جنگ‌های شناختی، ماهیت «تأثیرگذاری» تغییر کرده است.

۴-۱-۱. مفهوم «تسبیب معنوی»^۲: روی مبانی فقه کلان، لیدری که با فراخوان‌های هیجانی، ذهنیت جامعه را بمباران می‌کند، مرتکب «تسبیب معنوی» شده است. او اراده خود را جایگزین اراده مخاطب می‌کند. طبق نظریه «استیلای روانی»، مفهوم «پرستیژ» - به‌عنوان منبع اصلی قدرت رهبران توده‌ها - نوعی «استیلا»ست که باعث فلج شدن قضاوت شخصی و اطاعت بی‌چون‌وچرا می‌شود (Le Bon, 1960, p. 133). زمانی که یک شخصیت مرجع (اینفلوئنسر سیاسی یا اجتماعی) در شرایط ملتهب، دستوری صادر

1. Causality.

2. Intellectual Causation.

می‌کند، مخاطب هیجان‌زده (غالباً نوجوانان) دچار «زوال نسبی اراده» می‌شود. در اینجا، لیدر به مثابه «نرم‌افزار^۱ آشوب» عمل می‌کند و مباشرین میدانی صرفاً «سخت‌افزار»^۲ اجرایی هستند. عقل سلیم و منطق حقوقی حکم می‌کند که در صورت بروز خطا یا خرابی، «برنامه‌نویس و طراح» مسئولیت اصلی را بر عهده دارد، نه صرفاً قطعات سخت‌افزاری.

۴-۱-۲. **کاربست جامعه‌شناسی جنایی:** ارجاع به نظریات «روانشناسی توده» در اینجا حیاتی است. همچنان‌که اشاره شد، لوبون اثبات می‌کند که در اجتماعات هیجانی، هوش و اخلاق فردی در «روح جمعی» ذوب می‌شود و افراد به «آلت دست بی‌اراده» تبدیل می‌گردند. همچنین براساس نظریه «ابتدال شر»، شرارت‌های بزرگ سیستماتیک، لزوماً توسط جنایتکاران بالفطره انجام نمی‌شود، بلکه محصول یک «سیستم» و «اطاعت از مافوق/لیدر» است. بنابراین، در ترازوی عدالت فقه کلان، «سبب» (لیدر) به دلیل «علم به موثر بودن کلامش» و «سلطه بر اذهان»، قطعاً و یقیناً «اقوی از مباشر» است.

البته در تحلیل میدانی، باید میان «هسته‌های تروریستی سازمان‌یافته» (که بحثشان جداست) و «توده‌های هیجانی» که اقدام به تخریب اموال عمومی، آتش زدن سطل‌ها و شکستن شیشه‌ها کردند، تفکیک قایل شد. بحث ما در این مقاله، ناظر به مسئولیت لیدرها در قبال کنش‌های توده‌های اخیرالذکر است که تحت تأثیر القاءات روانی به میدان آمدند.

۴-۲. از اعتراض تا «جنایت علیه امنیت»؛ «خروج موضوعی» از اصل ۲۷

یکی از ارکان استدلال ما، اثبات تغییر ماهیت عمل است.

۴-۲-۱. تفکیک حق از سوءاستفاده: اصل ۲۷ قانون اساسی ناظر به «تجمعات

1. Software.
2. Hardware.

مسالمت‌آمیز» است. اما زمانی که فراخوان‌ها در بستر زمانی و مکانی خاص (مانند شب ۱۸ و ۱۹ دی و با هماهنگی جریان‌های برانداز و رسانه‌های معاند) و با ادبیات جنگ‌طلبانه صادر می‌شود، موضوع از دایره «حق اعتراض» خارج و وارد قلمرو «جنایت علیه امنیت» و «شورش»^۱ می‌شود.

۲-۲-۴. رکن روانی^۲: لیدرها با آگاهی از پتانسیل تخریب و سابقه خشونت‌ها، اقدام به صدور فراخوان کردند. این «علم به وقوع نتیجه» (تخریب اموال عمومی)، عنصر معنوی جرم را محرز می‌کند. طبق قاعده «الامتناعُ بالاختیار لا ینافی الاختیار»، کسی که آگاهانه مقدمات یک آشوب کور را فراهم می‌کند، مسئول تمامی نتایج قهری آن (اعم از قتل، حریق و تخریب) است.

۳-۴. ماده ۱۰۷ ق.آ.د.ک: دادستان چونان وکیل «شخصیت حقوقی جامعه»

استناد به ماده ۱۰۷ قانون آیین دادرسی کیفری، شاه‌کلید اجرایی این بحث است: «شاکي می‌تواند تأمین ضرر و زیان خود را از بازپرس بخواهد...»

۱-۳-۴. دادستان؛ شاکي ذی‌نفع: در جرایم مشهود و تخریب اموال عمومی (اتوبوس، بانک، تأسیسات شهری)، «شاکي» کیست؟ شاکي، «عموم مردم» هستند. دادستان به‌عنوان «مدعی‌العموم»، نماینده قانونی و وکیل تسخیری جامعه است.

۲-۳-۴. استدلال به اولویت: اگر قانونگذار به یک شهروند عادی اجازه داده است برای جبران خسارت یک «تلفن همراه»، اموال متهم را توقیف کند، آیا پذیرفتنی است که دادستان برای جبران میلیاردها تومان خسارت به بیت‌المال (که متعلق به ۸۵ میلیون نفر است)، دست‌بسته باشد؟ قطعاً خیر. به طریق اولی، دادستان حق و تکلیف دارد که برای صیانت از حقوق عامه، تقاضای تأمین خواسته و توقیف اموال محرکین و لیدرها را بنماید.

1. Riot.
2. Mens Rea.
3. A Fortiori Argument.

۳-۳-۴. تحلیل اقتصادی حقوق^۱: این اقدام منطبق بر اصل «درونی‌سازی هزینه‌های خارجی»^۲ است. هزینه آشوب نباید بر دوش قربانیان (مردم و دولت) بار شود؛ بلکه باید توسط کسی پرداخت شود که «منفعت سیاسی» یا «شهرت اجتماعی» حاصل از آن آشوب را برده است. توقیف اموال، مکانیسمی برای بازگرداندن این هزینه به تولیدکننده اصلی آن است.

۴-۴. تبلور تقنینی نظریه «سلطه روانی»: ماده ۵۰۰ مکرر قانون مجازات اسلامی

اگرچه منتقدین بر این باورند که در قوانین کیفری ایران، خلاء قانونی برای برخورد با «محرکین روانی» و «لیدرهای مجازی» وجود دارد، اما تصویب «ماده ۵۰۰ مکرر قانون مجازات اسلامی» (الحاقی ۱۳۹۹/۱۰/۲۴) خط بطلانی بر این پندار است. قانونگذار در این ماده مترقی، صراحتاً ارتکاب جرم از طریق «شیوه‌های کنترل ذهن» و «القائات روانی» در «فضای مجازی» را جرم‌انگاری کرده است.

۴-۴-۱. تطبیق مصادیق^۳: صدر ماده مقرر می‌دارد: «هر کس در قالب... جمعیت یا مانند آن و استفاده از شیوه‌های کنترل ذهن و القائات روانی در فضای واقعی یا مجازی...».

در تحلیل حقوقی پرونده‌های اغتشاشات اخیر، لیدرهایی که با استفاده از پلتفرم‌های مجازی و تکنیک‌های تهییج (نظیر آنچه در نظریه لوبون بحث شد)، اراده مخاطبین خود را تسخیر کرده و آنان را به سمت خشونت سوق می‌دهند، مصداق بارز اعمال «سلطه روانی» موضوع بند ۱ این ماده هستند. بند ۱ صراحتاً اشاره می‌کند: «هر اقدامی که موجب تسلط روانی... شود به نحوی که... در اثر آسیب‌رسانی به قدرت تصمیم‌گیری فرد و تشویق وی به ارتکاب جرایمی از قبیل... خودآزاری یا دیگرزنی، فرد مرتکب این اقدامات گردد.»

1. Economic Analysis of Law.
2. Internalizing Externalities.
3. The Subsumption.

آیا فراخوان‌های هیجانی که نوجوانان را با «آسیب به قدرت تصمیم‌گیری» (زوال عقلانیت) به سمت «دیگرزنی» (حمله به مدافعین امنیت) و تخریب سوق می‌دهد، چیزی جز این است؟

۴-۲. مبنای قانونی مصادره اموال (تبصره ۳): مهمترین بخش این ماده برای بحث حاضر، تبصره ۳ آن است که حکم به «مصادره اموال» می‌دهد: «اموال سردسته‌ها و اشخاص تأمین‌کننده مالی... که برای ارتکاب جرم استفاده یا به این منظور تهیه شده باشد... به نفع بیت‌المال مصادره می‌گردد». این تبصره، حجت را تمام می‌کند. زمانی که یک لیدر اقتصادی، از اعتبار تجاری، برند و سرمایه خود به‌عنوان ابزاری برای «القای روانی» و «مدیریت جمعیت» در جهت اغتشاش استفاده می‌کند، این اموال شرعاً و قانوناً «مُعَدَّ برای جرم»^۱ به‌شمار رفته و مشمول حکم مصادره به نفع بیت‌المال (جهت جبران خسارت‌های عمومی موضوع ماده) می‌گردد.

بنابراین، اقدام دستگاه قضایی نه تنها مبتنی بر اصول کلی (ماده ۱۰۷ آ.د.ک)، بلکه مستظهر به نص صریح و مؤخر قانونگذار در ماده ۵۰۰ مکرر است که دقیقاً برای مقابله با «جنگ‌های شناختی» و «فرقه‌سازی‌های سیاسی-مجازی» وضع شده است.

۴-۵. مبانی فقه حکومتی: قواعد «لاضرر» و «غرور»

در نهایت، فقه کلان با دو بازوی قدرتمند فقهی، این اقدام را مشروعیت می‌بخشد: ۴-۵-۱. قاعده لاضرر: این قاعده، حکم می‌کند که هیچ ضرری در اسلام نباید بدون جبران باقی بماند (انصاری، ۱۴۱۶ق، صص ۵۳۴-۵۳۵). وقتی مباشرین میدانی (اغلب نوجوانان فریب‌خورده یا افراد ناشناس) توانایی مالی برای جبران خسارت‌های سنگین را ندارند، و از طرفی «مسبب اصلی» (لیدر متمول) وجود دارد، رها کردن مسبب و فشار بر مباشر

1. Prepared for Crime.

ضعیف، خلاف روح عدالت و قاعده لاضرر است. فقه کلان حکم می‌کند که خسارت از محل اموال کسی جبران شود که «کانون فتنه» بوده است.

۴-۵-۲. قاعده الغرور (المغرورُ یرجعُ الی من عَرَّه): وفق این قاعده، اگر کسی (غارّ/فرب‌دهنده) دیگری (مغرور/فرب‌خورده) را فرب داد و او خسارتی زد، فرب‌خورده می‌تواند به فرب‌دهنده رجوع کند. (فاضل لنکرانی، ۱۴۱۶ق، ص ۲۲۳).

اگرچه در قاعده غرور، مسیر کلاسیک رجوع مغرور به غارّ است، اما در حقوق عمومی و فقه حکومتی، وقتی تعداد مغرورین (فرب‌خوردگان) بسیار زیاد است و امکان دادرسی تک‌به‌تک وجود ندارد، حاکمیت می‌تواند و «باید» به «قائم‌مقامی» از سوی جامعه و فرب‌خوردگان، مستقیماً به سراغ «غارّ» رفته و با توقیف اموال او، فرآیند جبران خسارت را تسهیل کند. در اغتشاشات اخیر، جوانان کف خیابان، «مغرور» (فرب‌خورده) محرّکین و لیدرها بودند. بر این پایه حاکمیت می‌تواند با یک «قائم‌مقامی قانونی»، به جای اینکه منتظر شکایت تک‌تک این جوانان از لیدرها باشد، مستقیماً به سراغ «غارّ» (لیدر) رفته و اموال او را بابت خسارت وارد توقیف کند. این یعنی اجرای دقیق فقه در مقیاس کلان و حکومتی.

ممکن است پرسیده شود که «چه دلیلی بر اختیار حاکمیت برای ورود مستقیم و قائم‌مقامی از جانب زیان‌دیدگان (مغرورین) وجود دارد؟» در پاسخ باید گفت که این اختیار، نه یک استثنای حقوقی، بلکه «ذاتی مفهوم حکومت» و از بدیهیات فلسفه سیاسی است:

- در فقه سیاسی اسلام (ولایت فقیه): براساس قاعده فقهی مسلم «السلطان ولیّ من لا ولیّ له» و همچنین اختیارات وسیع حاکم در باب «امور حسیه» و حفظ نظم عمومی، حاکمیت شرعاً مکلف است در جایی که حقوق عامه یا افراد ضعیف (نوجوانان فرب‌خورده) در خطر است و توانایی استیفای حق خود را ندارند، رأساً وارد عمل شده و به نمایندگی از آنان، گریبان مسبب (لیدر) را بگیرد (برای نمونه ر.ک: خمینی، ۱۳۷۶، ص ۳۰).

- در حقوق مدرن (قرارداد اجتماعی): حتی در نظریات سکولار نظیر «قرارداد اجتماعی»^۱ روسو، شهروندان حق اجرای عدالت شخصی را به دولت واگذار کرده‌اند تا دولت به عنوان «مدعی العموم»، حافظ منافع جمعی باشد. (Rousseau, 1968, p. 60). در نظریه روسو، عبارت «واگذاری کامل تمامی حقوق»^۲، شامل سلب «حق اجرای عدالت شخصی» نیز می‌شود. قدرت فردی از او گرفته شده و در اختیار نهادی قرار می‌گیرد که تحت هدایت «اراده عمومی»^۳ یا «منافع جمعی» عمل می‌کند؛ نهادی که امروزه در ادبیات حقوقی، دقیقاً نقش «مدعی العموم» و حافظ منافع جامعه را ایفا می‌کند. بنابراین، اقدام دادستان در توقیف اموال لیبرها برای جبران خسارت، دقیقاً اجرائی مفاد این قرارداد بنیادین و اعمال ولایت قانونی بر اموال مسببین آشوب است و نیاز به دلیل تراشی جداگانه ندارد.

۴-۶. واکاوی سیره امیرالمومنین: دکترین تفکیک «اموال اردوگاه» از «اموال شخصی»

برای تکمیل بحث و پاسخ نهایی به شبهه تاریخی مطرح شده در بند ۳-۳، بازخوانی دقیق متون کلامی/روایی ضروری است. بررسی دقیق منابع دست اول نشان می‌دهد که شبهه «تلازم میان حلیت خون و حلیت مال» (که مبنای نقد مخالفین توقیف اموال است)، ریشه در مجادلات کلامی قرون نخستین دارد. سیدمرتضی (علم الهدی) در کتاب تنزیه الأنبياء، نقل می‌کند که این شبهه نخستین بار توسط «ابراهیم نظام» (از سران معتزله) جهت خدشه در قضاوت‌های امیرالمؤمنین علیه السلام مطرح گردید (علم الهدی، ۱۳۷۷، ص ۱۵۵).

سیدمرتضی ضمن رد این تلازم، روایتی کلیدی را نقل می‌کند که پرده از استراتژی مالی امیرالمؤمنین علیه السلام در برخورد با بغات برداشته و دکترین کیفی/اقتصادی جنگ‌های داخلی (بغی) را روشن می‌سازد. در این روایت، امام علی علیه السلام در پاسخ به اعتراض تند خوارح مسلکان سپاه خود می‌فرمایند: «يُقَسَّم ما حَواهُ عَسْكَرُهُمْ و ما كانَ في دُورِهِمْ فَهُوَ

1. Social Contract.
2. Total alienation of all his rights.
3. general will.

میراثٌ لِذُرِّيَّتِهِمْ... و الله لقد حكمت فيكم بحكم رسول الله ص في أهل مكة قَسَمَ ما حواه العسكر و لم يعرض لما سوى ذلك...» (علم الهدى، ۱۳۷۷، ۱۵۷).

۱-۶-۴. تحلیل دلالت روایت

– **مصادره «اردوگاه»**^۱: عبارت «يُقَسَم ما حواه عسكرهم» اولاً صراحت دارد که امام، تمام دارایی‌ها، تجهیزات و امکاناتی را که در «میدان نبرد» و برای «پشتیبانی از فتنه» به کار گرفته شده بود، مصادره فرمودند؛ و ثانياً بر تفکیک اموال درگیر در میدان^۲ و اموال مدنی^۳ رهنمون است. بر خلاف اموال اردوگاه – که به عنوان «لجستیک جنگ» و «ابزار فتنه» به میدان آورده شده بود – اموالی که ماهیت شخصی داشته و در ارتکاب جرم میدانی دخیل نبودند (ما کان فی دورهم)، از تعرض مصون ماندند.

– **وحدت رویه با سیره نبوی**: امام این اقدام را دقیقاً منطبق بر عمل پیامبر در فتح مکه می‌داندند (حذو النعل بالنعل)؛ جایی که پیامبر با وجود عفو عمومی (الطلاق)، اموال نظامی و غنایم موجود در صحنه را رها نکردند. بنابراین، ادعای مخالفین مبنی بر «عدم مصادره اموال باغیان» یک تحریف تاریخی است.

۲-۶-۴. تطبیق با مصادیق مدرن

در جنگ‌های ترکیبی معاصر، مفهوم «عسکر» (اردوگاه جنگی) تغییر ماهیت داده است. امروز، «اردوگاه» یک لیدر اغتشاش، چادر و اسب و شمشیر نیست؛ بلکه «سرمایه در گردش»، «حساب‌های تجاری» و «پلتفرم‌های رسانه‌ای» اوست که به عنوان «سلاح جنگ شناختی» و «پشتیبانی مالی اعتصابات» عمل می‌کند. در پارادایم «فقه کلان»، حکم حکومتی دائر بر این است که «ماشین جنگی دشمن»

1. The Camp.
2. The Battlefield Assets.
3. Civil Assets.

باید متوقف و مصادره شود. بنابراین، توقیف این دسته از اموال توسط دستگاه قضایی، نه تنها بدعت نیست، بلکه احیای دقیق سنت نبوی و علوی در مصادره «ما حوَاهُ الْعَسْكَرُ» است. این اقدام، خلع سلاح دشمن در میدان جنگ اقتصادی-امنیتی است.

۵. نتیجه‌گیری و پیشنهادها^۱

پژوهش حاضر با هدف واکاوی مبانی فقهی و حقوقی توقیف اموال محرکین و لیدرهای اغتشاشات، به نتایج زیر دست یافت:

۱-۵. گذار اجتناب‌ناپذیر از «مباشرت فیزیکی» به «مدیریت راهبردی جرم»

تحلیل‌های صورت گرفته نشان می‌دهد که اصرار بر پارادایم «فقه خُرد»^۲ و حقوق جزای سنتی که اصالت مسئولیت را متوجه «فاعل مادی» (مباشر) می‌داند، در رویارویی با پدیده‌های نوظهور امنیتی نظیر «جنگ شناختی» و «اغتشاشات شبکه‌ای»، ناکارآمد است.

در عصر حاضر، جرم دیگر یک «اتفاق نقطه‌ای» نیست، بلکه یک «فرآیند مهندسی شده» است. در این فرآیند، لیدرها و سلبریتی‌هایی که با سوءاستفاده از جایگاه اجتماعی و رسانه‌ای، «نرم‌افزار آشوب» را طراحی و بر اذهان توده (مباشرین) مسلط می‌شوند، نه یک «معاون ساده»، بلکه «علت موجد» و «سبب اقوی» محسوب می‌شوند. «فقه کلان» با پذیرش مفهوم «تسبیب معنوی»، اثبات می‌کند که در ترازوی عدالت، «قلم مسموم» و «بیان هیجان‌ساز» لیدر، بُرنده‌تر و مخرب‌تر از «سنگ دست نوجوان» است.

۲-۵. مشروعیت توقیف اموال به مثابه «عدالت ترمیمی» و «بازدارندگی»

اقدام اخیر دستگاه قضایی در توقیف اموال لیدرها، از دو منظر دارای وجهت کامل قانونی و شرعی است:

1. Conclusion and Recommendations.
2. Micro-Fiqh.

۱-۲-۵. جنبه حقوقی (ماده ۱۰۷ ق.آ.د.ک و ماده ۵۰۰ مکرر ق.ت): دادستان به‌عنوان وکیلِ جامعه (مدعی‌العموم)، حق دارد برای جبران خساراتِ میلیاردری وارده به اموال عمومی (بیت‌المال) و خصوصی، از اموالِ مسببین اصلی تأمین خواسته نماید. این اقدام، مصداقِ بارزِ «درونی‌سازیِ هزینه‌های جرم» است؛ بدین معنا که هزینه بازسازیِ شهر باید از جیبِ کسانی پرداخت شود که شهر را به آتش کشیده‌اند، نه از بودجه عمومی (جیب مردم).

۲-۲-۵. جنبه فقهی (قواعد لاضرر و غرور): با توجه به اینکه مباشرین میدانی غالباً فاقد تمکن مالی یا «مغرور» (فریب‌خورده) هستند، قاعده «لاضرر» و «رجوع مغرور به غار» حکم می‌کند که خسارت از «غار» (فریب‌دهنده/لیدر) اخذ شود.

۳-۵. پاسخ به منتقدین و تفکیک حوزه‌ها

پژوهش حاضر ضمن احترام به دغدغه‌های حقوقی منتقدین، نشان داد که استناد به اصولی نظیر «شخصی بودن مجازات» یا «قیاس با جنگِ جمل»، ناشی از عدم درک صحیح تفاوتِ ماهوی میان «اعتراض مدنی» و «شورش تخریبی» است. همچنین روشن شد که دفاع از این اقدام امنیتی-قضایی، به معنای نادیده گرفتن لزوم اصلاحات در سایر بخش‌ها (مفاسد اقتصادی) نیست؛ اما عدالت حکم می‌کند که هر پرونده در بستر تخصصی خود بررسی شود.

۴-۵. پیشنهاد راهبردی: تأسیس «رویه قضایی نوین»

به‌عنوان خروجی نهایی، پیشنهاد می‌شود دستگاه قضایی و جامعه حقوقی کشور، رسماً «نظریه مسئولیتِ ناشی از تسبیبِ معنوی در جرایم امنیتی» را به‌عنوان یک رویه قضایی^۱ تثبیت نمایند.

این رویکرد، پیام واضحی به اتاق‌های فکر و لیدرهای پشت پرده مخابره می‌کند:

1. Judicial Precedent.

«آزادی بیان، چک سفیدامضا برای تولیدِ خشونت نیست». هر کس که با کلام یا قلم خود، هیزم بر آتشِ اغتشاش می‌ریزد، باید بداند که در برابرِ خاکسترِ برجای مانده، مسئولیتِ مدنی و کیفریِ مستقیم خواهد داشت و اموال او وثیقه جبرانِ خسارتِ ملت خواهد بود.

این اقدام، نه بدعت، بلکه بازگشت به روحِ شریعت و قانون است که هدفِ غایبی آن، «حفظِ نظامِ اجتماعی» و «اقامه قسط» است.

منابع

انصاری، مرتضی بن محمد امین. (۱۴۱۶ق). فرائد الأصول (ج ۲). قم: انتشارات جامعه مدرسین. بهشتی، علیرضا. (۱۳۸۸). مصادره اموال ساعدی نیا خلاف اصل شخصی بودن مجازات است. قابل دسترسی در: <https://www.rouydad24.ir/fa/news/444191> {دید شده در ۱۴۰۴/۱۱/۲۱}.

خمینی، سیدمصطفی. (۱۳۷۶). ولایة الفقیه. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام. سبزواری، سیدعبد اعلی. (۱۴۱۳ق). مهذب الأحكام (ج ۲۱) قم: دفتر معظم له. طبرسی، احمد بن علی. (۱۴۰۳ق). الإحتجاج علی أهل اللجاج (محقق: محمدباقر خراسان، ج ۱) مشهد: نشر مرتضی.

علم الهدی، سیدمرتضی. (۱۳۷۷). تنزیة الأنبياء. قم: دار الشریف الرضی. فاضل لنکرانی، محمد. (۱۴۱۶ق). القواعد الفقهية. قم: چاپخانه مهر.

میرزاده اهری، سیدمرتضی. (۱۴۰۴). چالش‌ها و راه‌کارهای سیاست‌گذاری مبتنی بر فقه در جمهوری اسلامی ایران. رساله دکتری رشته سیاست‌گذاری عمومی، دانشگاه باقر العلوم علیه السلام، قم.

میرزاده اهری، سیدمرتضی؛ لکزایی، نجف؛ رنجبر، محمدعلی (۱۴۰۴-۱). از فقه خرد تا فقه کلان: صورت‌بندی یک پارادایم چهارم برای حکمرانی فقهی. فصلنامه علوم سیاسی دانشگاه باقر العلوم، دوره ۲۸، شماره ۳.

Arendt, Hannah (1964). *Eichmann in Jerusalem: A Report on the Banality of Evil* (Revised and Enlarged Edition). New York: The Viking Press.

Le Bon, Gustave (1960). *The Crowd: A Study of the Popular Mind*. New York: The Viking Press.

Rousseau, Jean-Jacques (1968). *The Social Contract*. London: Penguin Books.